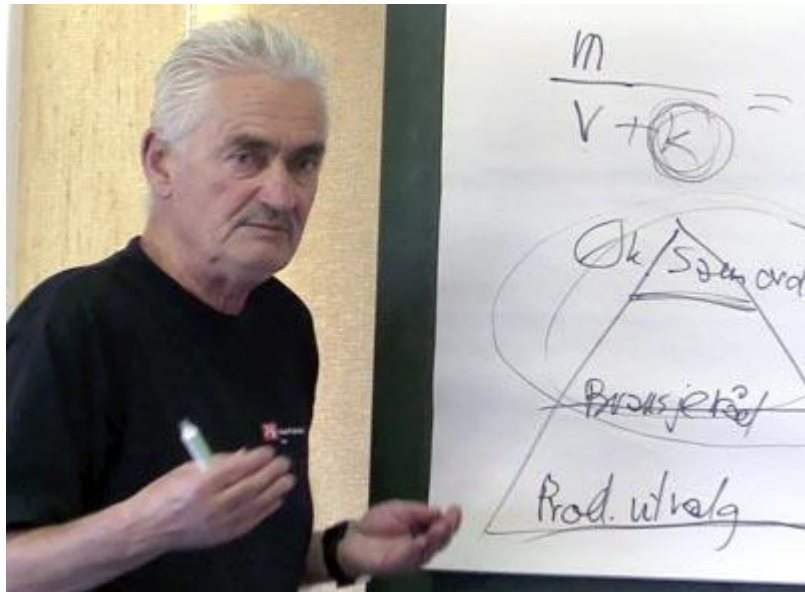


تلاشی برای پاسخ به سوالات بزرگ

هارالد برنتسن Harald Berntsen

10 آپریل 2015



هارالد برنتسن مورخ نامدار سوسیالیست و متخصص تاریخ جنبش کارگری نروژ

هیچکس نباید از بالا از قبل بدون اینکه پایه ای در درون طبقه داشته باشد شکل طبقاتی کارگران را اعلام کند. اما همیشه تعدادی هستند که بیشتر فعالند و بیش از سطح متوسط از آگاهی برخوردارند، که در موقعیت رهبری قرار میگیرند و پیشقدم میشوند. پس آنچه آنان خواهان آن هستند اینست که بیشترین حمایت ممکن را کسب نمایند.

اولین چیزی که یک چنین گروهی باید انجام دهد، بر اساس آنچه کارل مارکس در نقد اقتصاد سیاسی در اثر اصلی خود سرمایه طرح کرده است میباشد و آن اینست که یک تحلیل طبقاتی که نشان دهد که طبقه کارگر (صنعتی) مدرن کجا قرار دارد، همزمان کدام گروه و طبقات دیگر از دمکراسی سیاسی بورژوازی تا انقلاب سوسیالیستی میتوانند برای کسب اهداف مختلف متحد شوند.

اینرا میتوان در گروههای مطالعاتی غیرقانونی از معتمدین و علاقه مندان حتی الامکان در بخش وسیعی از کشور انجام داد. یکی از کارهای مفیدی که میتوان انجام داد اینست که آغازگر و رشد دهنده مهمترین پایه تشکل توده ای و طبقاتی کارگران شد، یعنی اتحادیه های کارگری. آنگاه که اولین جوانه های جنبش مدرن کارگری در دوران انقلاب صنعتی 1800 رو به رشد نهاد، قانون ممنوعیت علیه کارگرانی که به هم پیوسته بودند و خواسته های مشترکی ارائه میدادند، به مرحله اجراء درآمد. آنچه کارگران آنوقت انجام دادند این بود که بطور مخفیانه در کافه ها (قهوه خانه ها)، مهمانخانه ها و شبیه آن جمع میشدند و آنجا همه بر سر یک یا چند موضوع به توافق میرسیدند و آنرا درخواست میکردند، مثلاً دستمزد و شرایط کار (مثلاً ساعات کار روزانه یا هفتگی). اول کارگران در جمع خود به توافق میرسیدند سپس هر کدام آنرا با کارفرمای که برایش کار میکردند طرح مینمودند. به این شکل اتحادیه های کارگری مبارزات خود را برای انعقاد قراردادهای دسته جمعی بجای قراردادهای انفرادی در میان کارگران ساختمانی نروژ در اواخر سده 1880 شروع کردند. آنها در تجمعات و ملاقاتهایشان به این توافق رسیدند که همه با هم برای اجرای آن قرارداد دسته جمعی کار کنند.

بتدریج کارگران بسوی ایجاد اتحادیه های کارگری آزاد رفتند. آنها بتدریج بسوی اتحادیه سراسری در رشته های مورد احترام کارگران (یعنی اول اتحاد سراسری در رشته های مشخص) رفتند و خواستار قرارداد دسته جمعی سراسری شدند. در آخر این اتحادیه ها متحد شدند و دسته جمعی یک تشکل سراسری که از امکان بسیج کارگران برخوردار بود بوجود آوردند: تشکل سراسری کارگران صنفی (Arbeidernes faglige landsorganisasjon, AFL) تاسیس کردند، که در سال 1957 به کنفدراسیون سراسری اتحادیه های کارگری (Landsorganisasjonen, LO) تبدیل شد. اینجا این اتحادیه از تشکل های پایه ای زیاد تشکیل شده بود، و تا کنون هم ادامه دارد.

تا موقعی که یک قدرت دولتی دیکتاتور ضد کارگر حکومت میکند، باید اتحادیه های کارگری بمثابه تشکل های غیر قانونی عمل کنند و تلاش نمایند تا در مورد دستمزدها و شرایط کار به همان شیوه عمل کنند که اتحادیه های کارگری در انگلستان و کشورهای دیگر مثل فرانسه که اتحادیه های کارگری از سال 1791 تا 1867 ممنوع بودند. همزمان باید فعالین اتحادیه ای از همه امکانات قانونی که پیرامون شرکت یا کارخانه وجود دارند استفاده نمایند، تا بتوانند منافع اقتصادی و اجتماعی کارگران را برآورد کنند.

یک مثال برای چنین ستراتیژی ای را دوائر قانونی رهبری LO نروژ در هنگام اشغال نازیها در سال 1941 بدست داده است. آنها روی این موضوع کار کرده و سپس آنرا برای همه نمایندگان قابل اعتماد در محل ارسال کردند. مسئله این بود که چگونه آنها میبایست نسبت به برخورد قدرت اشغالگر نسبت به منحل کردن اتحادیه های کارگری برخورد میکردند.

مسئله این بود که کار و فعالیت میبایست بشیوه غیر قانونی ادامه پیدا میکرد، و همچنین همه ارگانهای یک شرکت که ممنوع نشده بودند و منتخبین مختلف شرکت و حتی ارگانهای تعاونی برای دفاع و پیشبرد منافع و حقوق ابتدایی کارگران مورد استفاده قرار میگرفتند. متفکر چنین ایده ای رهبر واقعی LO، رهبر حقوقدان تشکل ویگو هانستین (Viggo Hansteen) بود.

دو ماه بعد از اینکه ارگان رهبری LO با زور از سوی نازیستها در 10 سپتامبر 1941 گرفته شد، فوری ویگو هانستین دستگیر شد، در دادگاه نظامی آلمانیهای نازی محاکمه شده و به اعدام محکوم شده و به اجراء درآمد.

اتحادیه های کارگری بنا به تعریف تشکل توده ای کارگران هستند، بنا به تعریف نمیتوانند از سوی تعداد اندکی از قبل اعلام شوند (هرچند که همیشه این اقلیتی هست که حرکت را آغاز میکنند). این جنبش اقتصادی و تریونیونی کارگران است.

کارگران برای رسیدن به خواستها و برآورد کردن حقوقشان به چیزی بیشتر از اتحادیه ها احتیاج دارند. آنها به حزب سیاسی خودشان احتیاج دارند. حزبی که مبارزه صنفی و بهبود شرایط اقتصادی در چهارچوب سرمایه داری را در اولویت خود ندارد، اما پیشبرد منافع کارگران را در گسترش و رشد دموکراسی، در مبارزه با سرمایه داری و جایگزینی آن با یک سیستم اجتماعی جدید؛ ابتداء جامعه سوسیالیستی و سپس کمونیستی، آنجا که مناسبات طبقاتی سرمایه داری و استثمار ناشی از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید متوقف و مالکیت اشتراکی و جمعی بر وسائل تولید جایگزین آن میشود. این هدف تنها از طریق حزب سیاسی که مبارزه برای کسب قدرت سیاسی دولتی و شکل دادن به ابزاری برای در هم شکستن مالکیت سرمایه دارانه و مناسبات تولیدی و سپس مهمترین نتیجه پروسه تولیدی سرمایه داری، بازتولید سرمایه در ابعاد بزرگتری در این سو و طبقه کارگر فاقد مالکیت (برابزار تولید) از سوی دیگر.

در تمام تاریخ جنبش کارگری مدرن، سازمانیابی سیاسی کارگران کم و بیش از خطوط سوسیال دموکراسی یا رفرمیسم از یک سو و خط انقلابی و کمونیستی از سوی دیگر تاثیر گرفته است. خط اول یعنی سوسیال دموکراسی (رفرمیسم) کم و بیش خود را به تشکل های توده ای و صنفی کارگران متکی نموده است، در عین اینکه آنها را دیگر به خود بعنوان یک نوع پیشاهنگ کارگران و نمایندگان برجسته آنان نگریده اند که موضوع کارش رهبری کردن کارگران بوده است و نه اینکه مطیع سطح متوسط در طبقه شود.

خط کمونیستی بطور طبیعی و با تئوری حزب بلشویکی لنین در دوران دیکتاتوری تزار در روسیه شکل ویژه ای بخود گرفت، و احتمالا تجاربی را ارائه میدهد که مطالعه کردن آن برای فعالین کارگری ایران در شرایطی که اکنون تحت آن

زندگی میکنند مهمتر از تجارب پراکنده ای است که کارگران در کشوری بورژوا- دمکراتیک مثل نروژ تحت شرایط دیکتاتوری داشته اند.

جنبش کارگری ایران به مطالعه انتقادی تجاربی که مائو بعنوان رهبر انقلاب چین انجام داده است نیاز دارد. به همان اندازه مهم اینست که باید تجارب قبلی که در خود ایران وجود دارند، دوران ستمگری استعمار، از دوران شاه و حالا از دوره انقلاب به بعد، مورد مطالعه قرار گیرند، در کنار اینها اهمیت بزرگی به رشد ارتباطات بین المللی و همبستگی با جنبش کارگری در کشورهای دیگر بویژه خاورمیانه داده شود. من مخصوصا به جنبش کارگری فلسطین فکر میکنم.

از تاریخ جنبش کارگری نروژ من به کتابی که نوشته ام بنام "بازگشت به آغاز؟" و خلاصه ای از آن که به زبان عربی ترجمه شده و از سوی کمیته فلسطین منتشر شده است، مراجعه میدهم.

هیچکدام از اینها نمیتوانند جایگزین مطالعات پایه ای آثار مارکس شوند، که با کار انتقادی خود از اقتصاد سیاسی در کتاب "سرمایه" کماکان برای جنبش کارگری که بخواهد به اندازه قواره خودش باشد و ببیند که در مقابل کدام چالشهایی قرار گرفته است، غیر قابل چشم پوشی است.

با درودهای رفیقانه

هارالد برنتسن